Scan: http://www.new.dli.ernet.in/
PDF: http://www.KetabFarsi.com

هو العلی الاکبر

الحمد للہ کہ نسخہ عجیبہ و غریبہ المسمیٰ

بتیاکی

واقع کٹرہ محمد علیخان متصل مکان حکیم مرزا محمد علی صاحب

بمطبع خدائی باہتمام علیبخشخان ولد پیر محمد خان طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ربط سلسلة نظام العالم بسیار ربابة الانسان و
بستایش مر خدای را خداوندی که بست زنجیر آرایش کارسوا بفرمانروائی سرداری آدمی و
ناط قوی باطنه بوثاقه عری وثیق العدل والاحسان فمتی قامت
آویخت توانائی بستن او باستواری هر دو رسن یکی عدل و دیگری نیکی کردن پس هرگاه استاد
بها السموات والارض وما دامت بها عمارة الاقالیم طولها والعرض
بجهت آنها آسمانها و زمین را ماند آنها و همواره بود بآنها آبادی ولایتها بدرازی و پهنای
ولذلک ارسل بها الرسل واشکل باقامتها السبل فاموا واقاموا
و برای این هرگاه فرستاده شدند بآن چیز فرستادگان و جاری شد بسبب نمودن آنها راه ها استادند و قایم کردند
ما بقیامه قوامه تقویم الانفس العادلة وتعدیل الافاق المائلة
آنچیز را که بسبب استادگی او درستی و استواری ذاتها را عدل کنند و برابری جهتهای ناراست
وتلخیص المنهج وتخلیص المهج من کل غائلة هائلة الی ان بلغوا بها
و صاف کردن رسته و رهائی و صفائی دلها از هر شبهه ترسناک تا اینکه رسیدند

بإطفاء وهج الطوح وتسكين رهج الهرج الغاية القصوى لمسألتنا
بکشتن آتش نادانی و قرار دادن گرد فتنه مرتبهٔ بالا تر را در باهم تیر اندازی

عن المدن الفاضلة ثم لما خلف من بعدهم خلفاء هم خلفاء
از شهرهای بزرگ پس هرگاه قایم شدند از پس آنها خلیفهای شان خلیفها

الصفاء وأفاء الوفاء وناب كل في كل باب مناب هم
باصفا و یاران با وفا و قایم شدند همه در هر مقصد مقام شان

واصطبوا بما اصطبوا حتى وصلوا منصبهم ونصبوا همهم و
و نیک تشنه شدند بآنچه رسید بایشان تا آنکه رسیدند مرتبهٔ خود را و اصل خود را عزم نمودند و

اهتموا بضم هذين المتباينين المتجانسين والشاردين
غم خوردند به پیوستن این دو از هم جدا و باهم یک جنس و هر دو غزال

الآنسين النصفة واختها المتصفة بهذه الصفة
همدم یعنی انصاف و همشیره و مثل او که موصوفست باین صفت

فكسروا بنصب علامهما المرفوعة ثغور المتجبرة وجبروا
پس شکستند بقایم نمودن نشانهای هر دو که بلندست دندانهای متکبران و بستند

برفع قواعدهما الموضوعة كسور المتكسرة فصلوات
به بلندی بنیادهای آنهر دو که نهاده شده اند شکستگیهای شکستگان پس درودهای

الله على أشرف المرسلين وأمجدهم محمد أكرمهم
خدا بر بزرگترین فرستادگان و بزرگترین آنها محمد گرامی تر آنها

وأحمدهم ثم سلامه عليه وعليهم وعلى من اعتزى
ستوده تر ایشان بعده سلام خدا بر او و بر ایشان و بر آنکه نسبت خود کند

إليه وإليهم من خيارهم الخيرة وكرامهم البررة
بسوی او و بسوی ایشان از نیکوکاران نیکوکار و بزرگان نیکوکار

من هو من أهل التقوى والمغفرة
آنکه هست آن از اهل پرهیزگاری و آمرزش ست ۱۲

وبعد شبانگاهی سعادت افروز که از مکامن انوار حضور فائض النور

بادشاهزاده هفت کشور شهریار فریدون فرهمایون اختر سرور داد گستر

دهش ور داد دار فیروز بخت فرخنده سیر مهر سپهر فرمانروائی و ملکرانی

سپهر مهر داد دهی و گیتی ستانی بانی مبانی جهانبانی انسان

العین اعیان آفرینش مغز خرد روان کالبد دانش و بینش مربع نشین

چار بالش فضائل اربع مسند گزین سریر تسخیر این بسیط مسبع صاحب

تمکین اورنگ سلطنت مکان و مکین سزاوار تاج و نگین سرور زمان و زمین

ابیات

زیبای سریر پادشاهی — شایان خلافت الهی

آن مظهر داد و عدل و احسان — زو بود وجود و جود انسان

شاهان جهان طفیل جودش — اجری خواران خوان جودش

مروج اسلام و مزین مسلمین مقوم ایمان و مقوی مومنین سایه پرور

فروغ ظل اللهی نامزد انعام ازل و آرد شاهنشاهی از مبدا آثار فیض

نامتناهی جامع ضدین دنیا و دین شاهی ابیات

آن عین کیهانست و کرمست — وان محض جنابت و صراست

داد است فزون ازین و آنش — داد ار جهان جهان جهانش

عقل و هش و فکر و رای و تائید — داد و دل و دین و دانش و دید

آن بدستگیری تارک افراز افتادگان و آن بنیکوکاری بنده ساز
آزادگان آنجهان و جهانیان را بجای جان در تن و محل دل در بزرگان نور
در چشم و منزلت چشم در سر اشعار آن اصل اصالت و سالت
وان فرع امامت و رسالت بر دوزده و سو بچرخ اعلا
عرق شجر نژاد والا یکسو بخدیو هفت کشور
یکسو بشفیع روز محشر آن یگانه نیر چارمین طارم
منور آن چون مهر انور چشم و چراغ این هفت منظر آن فروغ
بخش چراغان این مشمن رواق خضرا آن سرا
خسروانرا روان و سائر سرا زاسر و راعی سلطان فلک سریر
و ملک سیر شاهزاده مراد بخش مرید پرور مد الله تعالی مدة
حتی بلغت مداه مدالدهر و حداه بسعادت معهود همه روزی
سعادت نور روز فیروزی و برکت لیلة القدر بهروزی می اندوخت
و انجمن میمنت مامن بهشت موعود را زینت و نضرت ابدی و فرحت
و صحبت سرمدی می اموخت بدستور مقرر در محل حضور علی الدوام
محاضرات ادبا را در آنحضرت گرمی هنگامه هنگامیست و بیان بدایع
وامعان معانی را سعان و انشاد اشعار و انشاء مقامات را مقام
در عموم هر باب هر فن بخصوص از دیرینه قصص گذشتگان

سخن میگذشت و از عالم ملکات ملکی ملوک عالم خاصه در مادهٔ عدل و داد
که از شرائف خصائل ایشانست لطائف حکایات مذکور میگشت تا قاله
قاله سررشتهٔ قطع و فصل و نکت و وصل سخن از هر مقوله و مقاله مذکر
داد و دران هر دو دران پیوست و وصلهٔ سلسلهٔ ربط همان
سوق آنان بتحریک شوق نمایان قطعاً از هم نگسست و چون دران
اثنا که معرض بیان معانی بدیعه بود در شمار محامد آثار بی پایان
آستوده کردار شایان گفتار شایسته بسیار گفته شد و در باب ستایش
داور دهش باج ستانان تاج ده دهر سیما کشور تمام
ایران شهر خاصه کیان و پیشدادیان از خاصگیان ملوک و
سایر سروران ستوده سیر بسی داستانهای بایسته
رفت و از محاسن آثار عدل و احسان خسروان آل ساسان که
از حسنات روزگار پاستان بوده قصهٔ شوق بیرون از دیگران
ربوده اند بیکران سخنها بمیان آمد تا رفته رفته سیاق سخن بر سا
بغور رسی جور پرستی حق پژوهی و باطل نکوهی خداوند داد و دهش خسرو
خسروی ابوالخیر انوشیروان بن قباد سید بهیج و در بیدای جست جوی
آثار خیر بی پیری مآثر حمیده و از سرگذشتان پیشوای طریق معدلت
در نگذشت چندانکه از حکایات عدل و احسان بسیار رواد دران گفتگو برخاست

برخاست همانا بخواست از آن مبدع کمال صفت بصفت سخن ابتدا
شده هم بران مبدا خیر بمتناهی منتهی گشت درین حالت جلالت یافتگان
منزلت بارقرب که بتقرب کرنان عرض بدایع وقایع اند چون بیان
مناسبات وقت و حال را از باریک بینی دقایق حقایق معرض بسزا
دیدند و ادای دین حق مقام را موقعی بجا گزیدند علی الحال حسب
متین بیان بین را بتعریف گنج خانه جواهر دادوری و نیکوئی اعنی
توقیعات کسری پیوستند و در باب توصیف آن مجموعه جامع
معارف صوری و معنوی ابواب اطراء و اطناب گشوده از دلیر بیانی زبان
نبستند و آن دستور کلی ملکی و مالی کتابیست متضمن ابواب حکم و
آداب بدون از جمله سوال و جواب که موبدان و دستوران
بدستور کسری از سر هر امری از امور و موجب هر بابی از ابواب خاصه
احکام و اقوال حکمت اشتمال از آن صاحب نصاب کمال نصفت
پرسیده اند و جواب صواب قرین هر فصلی را در ذیل آن بتوقیع و تیغ
یعنی خط خاص رسانیده و از جمله آن اسوله و اجوبه که هر یک از آن با
گنج شایگان برائگانی ارزانست آنچه بزیور تدوین سمت تزیین
پذیرفته یکی از یگانه ادیبان عهد پیشین آنرا بتازی از لهجه پهلوی
و دری ترجمه سرشری نموده چون در عین این حالت

که انجام عرض آن مقولات بدین مقالات کشید خاتمهٔ این مقاله مشکی ختام
بدین مقام رسید بحکم این قیقه جلیله اعنی مقتضای قضیهٔ اصلیه کل شیء یرجع الی
اصله رای جهان آرای آنخردمند پرور خردپیر انظر بحصول منفعت عام
و وصول فائدهٔ تامهٔ آن بعامهٔ انام بترجمهٔ آن فصول مهمه و اصول مهمه
از لغت عربی بعبارت فارسی نزدیک بفهم دور از وهم با تعارف
بی تکلف اقتضا نموده اشارهٔ والا در بارهٔ اختیار اولی بتوکیت
این کار ملتزمان سعادت حضور اعلی فرمودند و هم در اثنای این ماجرا
که روزگار بنای کار بر اساس سنت جاریهٔ خود نهاده و از ترجیح
مذهب مرجوح و اختیار تفضیل مفضول بحکم استحسان ترک اولی
و رفض انسب مقرر شد با وجود حضور اجلا و فضلا در دو گاه در
هر باب خاصهٔ ارباب فنون آداب قرعهٔ تفویض حل و عقد بنام
این ضعیف صناعت طفیف بضاعت محمد ملقب بجلال الدین
طباطبائی زوار عصمه الله تعالی عما یکون لنفسه الزاری افتاد و
حالی مثال متعالی که سابق و عالی و سابق و تالی را انقیاد آن لازم
باد برین موجب طغرای انفاذ یافت فلاجرم بحکم آنکه اشاعت
آثار عدل و احسان سلاطین زمان ماضی که باعث تحریص و تحریض
بادشاهان عهد حال و استقبال است همانا نازل منزلهٔ طاعت بل

بل عالی منزلت تر از تطوع تبرع عبادت و ازین راه گفته اند که انصاف
بالای طاعت است در ساعت برسم اقامت مراسم اطاعت
سمعاً و طاعةً بر زبان رانده بمقتضای امر کیتی مطاع چندانکه
توان اقتدار و استطاعت است بجا آورد و بنیت توفیق
سرانجام این امر خجسته آغاز فرخنده فرجام از مبدأ فیاض فیض عاطفت
درین شغل خطیر استعانت نموده بپرداخت این کار نازک پرداخت
آنگاه بر سبیل تکرار از تبعات اقتحام این لغزشگاه بملجأ اقالت
عثرات التجا نموده ابواب استعاذت بوالا درگاه معاذ
پناهندگان که پناه و گریزگاه بندگانست جل شانه کشود چه از مقوله
محالاتست که محاول ترجمه لغات از خلل و زلل مفوت و زلت که
خاصیت نقل عامه لغاتست بیکدیگر ایمن باشد و چسان جز این توانند بود
که خصوصیتی چند از خواص سخن در مطاوی هر لغتی از لغات خاصه
کلام خاصان بآن منطوی میباشد که جز طبایع رقیقه رس
اهل بلاغت آن لغت بادنی پایه مبلغ کمال آن نیارد رسید
سیما لوامع سیمیا سیمای ادا های نازک و انداز های بلند و
قصد های رسا و اشارات خفیه و تلمیحات دور آهنگ که
بکاوش اندیشه همه جا رسن آشنا و شان غور آن خوض نتواند نمود

چه جای فطرت ناقص و فکرت نارس بیگانه منشان که از دقایق و دقیقه
آن لهجه جز اسمی از رسمی نشنیده اند و از کنه حقایق عمیقه آن سوای سمتی
و سمتی ندیده و شاهد این دعویست حال قصیدی ترجمه این کتاب مستجاب
مستطاب که یکی از ائمه فنون آن است چه با آنکه در نیاده داد سخنوری
داده و حق سحر بیانی ادا کرده و در باره نقل آن بعربی از دری ها
شیوه جادوگری بجا آورده لیکن بر محق منطوقه حفظت شیئا و غابت
عنک اشیاء بسی نکات دقیقه بنا بر تفاوت مراتب اختلاف لغات از
بدرجه فوات رسیده و با اینمعنی باید از اختصار افراط اقتصار را بمرتبه
ایجاز مخل که در حقیقت از اطناب مخل بل سنجیده تر است رسانید چندانکه
در اکثر فصول توقیعات لا اقل یک مقدمه مفحم و منطوی شده و سائر
فقرات بر خلل تعقید و ابهام که علت تشبیه و ابهام باعث ادخال کمال
نقص و عیبست در کلام مشتمل نه بلکه در مطالع اتمام مطالب ناتمام
بعبارت غیر مانوس تجبیا تغیر رفته و غرض از طول عرض اینمقوله تنگ
عرض و هتک سخف ناموس باب افشا و افشای شئون و عیوب اهل هنر
نیست چه اینمعنی دلیل کمال بیمروتی و بیدردی و نشانه نهایت عدم فتوت
و ناجوانمردیست ع وتلک سجیة الوغد اللئیم بلکه کما یشهد به
علام الغیوب رفت و روب راه معذرتست از عروض عشرات

خویشتن کیست که او را این راه در پیش نیست و در بنان خامه خام و قم و دیده
خاطر خطا اندیش وَمَنْ ذَا الَّذِي لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ دَأْبَهُ أَوَامِنْ مِنْ عِثَارِ
دَابَتِهِ آری سقوط در مزلت و هن و خلل از خلال نفسانیست و هبوط در مضلت
نقص و زلل از خصال انسانی چنانچه خالی بودن از امثال این معنی
همانا از محیط دائره مقتضای طبایع اصحاب جود امکانی چه جای نهاد
بشری بیرونست فَلِهذَا مَعَ هذَا وَذَلِكَ از پیشنهاد خویش باز
نیامده ستم نسخ متداوله و اختلاف لغات آنها را که بسبب اوهام ناسخان
و غلاط وراقان در تصحیف الفاظ و تقدیم و تاخیر توقیعات رو داده
مانع پیشرفت مقصود و سد راه مقصد معهود نساخت و بجهت تحریر و تقریر
مقاصد توضیح و تبیین مقدمات بل تتمیم و تکمیل مطالب را باضافه الفاظ و
افزایش و تفصیل مجمل و بسط مطوی کشود و در سر آغاز این
ابواب و فصول باذن حصول توفیق در باب وقوع اتمام وصول
بانجام شروع نمود فَعَلَيْهِ الْعَوْنُ وَالصَّوْنُ مِنْ
ضِلَّةِ الْأَمَلِ وَمَذَلَّةِ الزَّلَلِ وَبِهِ اللَّيَاذُ وَ
الْعِيَاذُ مِنْ مَزَلَّةِ الْخَلَلِ فِي الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ
إِنَّهُ بِذَلِكَ جَدِيرٌ قَمِينٌ وَصَلَوَاتُهُ
عَلَى رَسُولِهِ الْأَمِينِ وَمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْعُزَّ الْمَيَامِينِ

و باید دانست که موجب جسارت و دستوری دبیری دستور آن و دانشوران درگاه
در باب عرض این فصول مرفوعه که در معنی اصول موضوعهٔ فن
داد و ریست دستوری خسرو بوده تا مگر استفسار خواص باعث
استبصار خصوص کوائف پرسندگان و عموم بندگان و پرستندگان
درگاه گردد و مطالعهٔ آن فصول سبب اطلاع حق بر دهان
بر حقیقت اصول آن و استنباط فروع از آن شود همانا فقه نامی
مناسبت این سودمند نامه خردپسند که نسخهٔ آثار حسن سلوک
ملوک راست هنجار و سزاوار پیروی پس آیندگان درست رفتار
ست بدستور نامه گستری ازین راه که عدد حروف آن با تاریخ
شروع ترجمه موافق ست موسوم آمد و موجب این سوال و جواب
چنانچه گذشت مترجم در مقدمهٔ آن کتاب میگوید آنچه حاصل ترجمهٔ آن
بیارسیست انوشیروان بن قباد بن فیروز از پیشقدمان ملوک
فارس از همگی خسروان درجهٔ آلت رای و اصابت رویت بیش
و در صواب تدبیر و حزم سیاست در تبس بود و از جملهٔ حسنات
امور او این بود که با وزرای خود مجمع و مقرر داشت که هر ماه ایشان را
بامری از امور خیر مامور سازد همگنان بتسهیل استعجال نخست
مقام مناصب تنفیذ آن شده انگاه از سبب خیریت آن استخبار

استخبار و استعلام نمایند تا اعلام شهریار بکاهی ماهیت آن که از ا
دانستگی حقیقت خیر و شر و بر معروف از منکر روی داده دل دانا
معرفت او باشد بر حقایق معارف و اعدل شهود بر کمیت و کیفیت
دانش آن عارف و احاطهٔ اطلاع آن خردور بر مواقع نیک و بد و
مواقف خیر و شر و اگر بر تقدیر محال بامری منهی یا حکمی که باحتمال دور
بر نیکی از بتر و راستی داشته باشد مامور گردند در باب استخبار و استبصار
از اسباب آن اگرچه بتکرار انجامد مراجعت نمایند و از هر راه که رو
دهد در آمده از معاودت پرسش باز نیایند تا بحجتی مقبول که بدان
سبب نفاذ آن امر معوق مجوز آمد آیتان نمایند اکنون با چندی
موامره از موامرات و توقیعات او را که بما رسید فراهم
آوردیم و چون تا آنوقت که ما را این اندیشه فراز آمد هیچیک
از آنها از لغت پهلوی بعبارت عربی مترجم نشده بود چندانکه
ما را ممکن بود آنها را نیز دیگر بار بلفظی و شایسته ترین آنها بحسب
اشتمال بر معنی و اقرب ا سامع مترجم نمودیم و بالله
التوفیق و هذا اول فصل من التوقیعات الوقیعة الملکیة
مرفوع جمهور عوام انام از درگاه خسروی در خواه اظهار باعث
تکرار سعوا از مردم گناهکار با وجود ارتکاب معاصی پی در پی

توقیع گناهکاران در مرتبهٔ بیماران اند و ملوک داد و در منزلهٔ
طبیبان چاره گر چنانچه عود مرض مریض را از معاودت علاج بی نیاز
نمیگرداند هر آئینه بازگشت عصیان عاصیان را از عفو مستغنی نمیسازد
مرفوع در جمیع اسیران روم بسی کودکان بیدا یکانند در بنیاب
فرمان خدایگان جهانیست **توقیع** چون منشور عاطفت دستور رسد
در همان آن آن همه نارسیدگان را بجمعیکه همگنان را بر امانت و دیانت
اتمان و توثق باشد بسپارند که در همه راه با همه راه رفقت و نرمدلی که ملوک
اخاصترین خصال خواص ملوکست سپره در مرز روم جملگی را با دران
و خویشان ایشان رسانند **مرفوع** صامت اموال یعنی سیم و زر فلان
کشت و زرع که ثمرهٔ آبادانی مزارع خاص اوست از عامهٔ اموال خزائن
خاصهٔ خسروی بغایت افزونترست **توقیع** مال او در بیت المال
ماست بواسطهٔ آنکه عمارت بلاد عمارت ماست انتهی کلامه یعنی اموال
مذکوره اگرچه در خانهٔ اوست فی الحقیقت در خزانهٔ ماست چه آبادی
ممالک بعینه آبادی رعایاست که ممالک ملوک اند
و ملک مملوک بحکم عقل و شرع ملک اوست **مرفوع** برخی از
اتباع سالاران پاسبانان شهریار را در همین نهضت فرمانی شد بر آن
پنهانی برده اند **توقیع** هر آنکه پاسبانی اموال خسیسهٔ خویش از دنیا

نیاید حسرت نفوس نفیسه حسرت از اینکه زنا بدمر **فوع** بچه سبب پیوسته
ذکر سرعت زوال دنیا فرط استعجال فنا را آن بر زبان جاری
بیان میسر **توقیع** موجب آنکه دی درین نه دی فردا بود امروز
نه دیست که دی خواهد گشت **مرفوع** ملکزاده نرسی املاک و مزارع
بسی از دهقانانرا که در جوار ضیاع و عقار او بودند از روی غصب و
بر تصرف در آورده **توقیع** بمجرد ورود منشور عدالت سطور
تمامی اراضی مذکوره را از آن شست خرد مسترد نموده بارباب آن رد
نمایند و از املاک خاصه او آنچه در جنب اراضی آن ستمرسیدگان واقع
بود باشد بجرم این امر موقع از دانتزاع نموده بیجدال و نزاع
ملیکانان نمایند تا این معنی سبب تادیب سایر مفسدان و تنبیه تا سر
حقیقت خردان گردد **مرفوع** عامل فلان ناحیه مبلغ صد هزار درهم از
جمله خزائن خاصه بدون حکم بر عامه محتاجان تقسیم نموده **توقیع**
رافع مضمون این فصل خیر تضمین بداند که این امر میمون از دایره فرمان
بیرون نیست و مناسب است آنچه در عهد بادشاه کیوان جاه
سپهر سریر مهر کلاه نورالدین محمد سلیم شاه خلف بادشاه هفت کشور
جلال الدین اکبر بادشاه صاحبقرانی کورکانی وقوع یافته
چنانچه مشهورست که بعرض والا رسانیدند که در نیولا بیشتی

تمین پیشه تلبیس فرا پیش گرفته باستظهار مهارت در حرفه حکاکی شبیه
نقش خاتم مهر تمکین پادشاهی را بدست آورده اند و بدین دستبرد
نمایان فرا این خطا تضمین درست نموده بدست آویز آن احکام
لباسی نسبی از عملداران نواحی بلاد دور دست را فریب داده مبلغهای
کلی گرفته اند در این صورت شائسته قطع و قلع آبادی و عیون بل
ضرب اعناق و شق بطون اند بادشاه از روی فرط تفضل و احسان
فرمودند که چون مهر مهر شعاع ما را وسیله روزی خود ساخته اند همه
همگی را بموجب حکم جهانمطاع ما گرفته اند اکنون چون این معنی را
در صورت فرط ضرورت و غلبه افتقار و اضطرار اختیار نموده اند
بعد از تنبیه و تادیب بنصایح هوش افزا و ظهور آثار توبه نصوح مبلغی
معین بصیغه مدد معاش از سرکار عالی بنام هر یک مقرر دارند

مرفوع خازن خزائن خاص معروض میدارد که از فرط اعطا و
انفاق خسروی اختلال کلی در اصول جمعیت بیوت اموال
راه یافته **قطعه** ای بخل تو عدل جامعت جروی
همت تو ما مستفیدیم از اعانت تو ازه فرمانست و بر شما
فرمانبری انتهی کلامه بقتضای این توقیع آنست که ظلیه کبرا
جناب کبریائی موجب توفیر و تکثیر خزائن ملوکست نه وفور بخل

وامساک کنجور و عدل عامه و احسان تام شهریاران فراهم آرد و دنیا
دور هست نه جز و تمی خرد و لو تهی هم پرستاران و چون عنایت
حضرت غنی مغنی حقتعالی شانه سایر داد گران از نصیحت دیگران در
امور خیر مستغنی ساخته هر آینه از ماست امر باشاعت موجبات
عدل و احسان و بر مردمان بذل اطاعت و بردن فرمان
مرفوع همایون ناظر عمال اعمال فارس بدرگاه نوشته
که عامل آنجا از در سال بست و نهم جلوس دوازده هشت هزار درهم
بزر سری زیاده بر مال و اجبی همه سال از محال تحصیل کرده و
همگی را بخزانه عامره فرود آورده توقیع تمامی اموال مذکوره را
از خزانه خاص سایر محال مزبوره نقل نموده بی حیف و میل بخداوندان
آنها از فقیر و غنی و ضعیف و قوی رد نمایند چه توفیر خزائن اموال
رعایا بر موجب ناواجب بمنزله اندودن بام منازلست بخاک و
کندن اساس چار دیوار آبادی این معنی بعینه در احادیث ماثوره
مذکورست و عارف معارف حقیقی شیخ مصلح الدین سعدی
شیرازی این نکته فاخره را که واسطة العقد صدور خردمندان
ما بدینگونه عقد نموده آنجا که فرموده فرد

از رعیت شهی که مایه ربود پای دیوار کند و بام اندود

مرفوع گروهی از ترسایان که در لباس تملق و چاپلوسی بدین درگاه
پناه آورده اند بزعم اکثر منهیان بجنس موسی متهم اند
توقیع هر آنکه از طغیان بر وزر ماده عصیان زیاده بخبیه بداندیشی و
تیره درونی بر روی کار نیفکند و ابراز عداوت باطنی نکند عقوبت
ظاهری بدو باز گردد مرفوع فلان مرد از زمره رعایا بر وجه
الرعایت از متصدی خزانه انفاق باب ایصال جزوی که برسم
تبلیه باسم او از درگاه رقم شده و از دیرگاه باز در حیز تاخیر گاه داشته
شکایت کلی دارد توقیع آن بیمروت را تادیب اینمایه اهمال
اهمال تنفس نهند تا در همان نفس داده خود را که در حقیقت عطاء
حضرت عزت جل شانه چنانچه حق عطاست بدو رسانند مرفوع
از چه راه امر بحرمان فلان از سعادت قرب درگاه صادر شده توقیع
در نیولا خطیه کبرای امنی از خوف جناب کبریائی و نومیدی از لطف
رؤف حقیقی جلشانه که نشان مهربانی از آن درگاه والاست
از و بظهور پیوسته مرفوع [illegible] اهل رای خردآرای درگاه در باب
میل شهریار باستماع جمله سخنان جمله اخبار و شیعه اسرار مردم انکار
بسیار دارند بلکه راه یافتن این گروه عیب پژوه را در حرم
قرب بغایت دور از کار میشمارند توقیع انطایفه بمنزله مداخل

مداخل و مسالک اند منازل مظلمه و سدّ روزن خانه که روشن نباشد
با وجود احتیاج بر روشنائی بما نزد خردمند وجهی انبش پسند نداشته
باشد مرفوع خوان سالاری پندارد که از همگی طعمه و اشتهای آنچه
ملک را بدان خواهش منش زیاده است خویش را از آن بیش
باز میدارد توقیع سزاوار خردمند آنست که خویشتن را از
افراط میل بمرغوب طبع نگاهدارد تا از مداوا بدانچه مکروه طبیعت است
بی نیاز گردد مرفوع فلان از نژاد اشراف سجلی باشم
خود بر رسم عطار چهار هزار دینار سالیانه بدی زر توان
عطار بخسروی اظهار نموده مینماید که از دواوین آبار
ملک بر طبق این مثال ناطق سلسله مضا قطعا از هم گسسته
و از آغاز جلوس همیون تا اکنون سررشته ممتد این اقطاع
سرمد بانقطاع پیوسته توقیع فرمان نافذ تنفیذ
این مثال جاوید مآل اصدار یافت تا مکرا بای
سعادت یار ما بنای کار بر این منشی نهاده از نهایت
اوامر آبای خود ابا ننمایند مرفوع درین ولا امر والای
شهریار صدور یافته که بجهت تولیت امر شیاست اشرار
و پاسبانی شهر و دیار مردی معامله فهم کار دان

اختیار نموده حقیقت او را معروض دارند اکنون همگی مردم روزگار
دیده فلان ستوده مرد آزموده را پسندیده تصدی شغلی
میدانند **توقیع** کارگزار این شغل نازک را از چهار امر کمیاب ناگزیر
ناچار است اول دشمنی بالذات با شر دوم رسائی طبع بغور هر
امر و کاوش کنه حقیقت هر کار سوم نهایت شدت ذاتی و درشتی
طبع بر مردم ستمکار چهارم نرمی و تنکدلی جبلی بر ضعیفان نزار
و زیردستان کم آزار و این آرمیده مرد سنجیده شایسته کار پردازی دیگر
اشغال سرکار است نه این امر دشوار **مرفوع** سپهبد خراسان
استطلاع سبب عزل فلان از منصب قهرمانی یعنی قیام بمهمات کار خانجات
خاصه میباید **توقیع** موجب این امر واجب خیانتی است که در حق جمعی
از اهل استحقاق که بوساطت احقاق اشراف کلی بر استیفای
جزوی از حقوق خود یافته بودند روا داشت و از این رخلل نقص در
ادای دین ذمت دولت پایدار نقص بنا دین ملت خود را
داده و پیدا است که قهرمانی بنا بر باعث اصابت عیب شین
بجمال خصائل و کمال فضائل شاه باشد **مرفوع** مبلغ انفاق
و اعطا روا دوبه وکیل خرج سرکار خاصه خسروی رقم مقرر
او بغایت زیاد است چندانکه میتوان گفت که بیرون از اندازه عادت

عادت توقیع در صورتیکه آب از نهر جاری باز دارند اگر
بجا بجا در مجاری آن نداوت و رطوبت قلیل باقی نماند هر آئینه وجوه
مصارف او که بزعم مدعیان از مداخلش ضبط است خیانتیست
بی اندازه و بدعتی تازه و الا زوائد مرسوم او بر رسم ماضی مجرائی
همواره مستمر جاریست مرفوع از جمله اهل ذمت که در پناه این درگاه اند
جمعی کثیر را بسبب کمیابی اسباب معاش پریشانی بسیار
در یافته ضیق طریق روزگاری ساخت راحت را بر همگنان
تنگ گرفته توقیع همگی اجتماع پریشان را بکفایت اذیت
سرما و گرما رعایت و حمایت نمایند و بسبب بیماری اعانت و اغاثت
موئنت گران جانی خلط ظاهری و باطنی جوع و عریانی را
از ایشان مرفوع دارند نوع بهرمون سالار سپاه خاص سوار
شهریار را در موکب قلیل حاجت بسیار مینماید چه بصورت ظاهر
ست که در امشال نیصورت از خبث باطن دون منشان
بکیش بهیچوجه ایمن و مطمئن نتوان بود توقیع چون عموم عدل و شمول
احسان بالخاصیت دوست و دشمن را یکسان مینمایند باید که
خاطر بداندیش عامه اولیاء دولت خاصه بهرمون بسبب خطور
حیله اهل خطر غدر و کید بداندیشان از قید خیال پریشان بوده

مرفوع در معرض بیان حقایق بر زبان حقایق بیان رفته که هر آنکه
بتونگری و توانائی خویشتن بر ملوک مباهات نماید همانا نفس خود را
بزور و زر عرضهٔ هلاک و بهبه خطر ساخته باشد **توقیع** چه بیکجهت ملوک
این سه امر شگرف یعنی نفس و مال و قوت بمعرض تلف در آید **مرفوع**
متولی خزائن عامره جمع معلی بعرض والا میرساند که در دنیولا
فرط اخراجات و عطیات متوافره که بر اوائل در جرایم اسراف
اشراف دارد استیفاء اکثر خراج ممالک مصونه نمود چندانکه کار
بدانجا کشیده که گنج خانها دیرینه که از ملوک ماضیه و ازمنهٔ خالیه باز مانده
خالی کرد **توقیع** خزائن سلاطین دیرینه دهش آئین در هیچ حالی
از بخشش خالی نگردد چه سر تا سر گیتی بمنزلهٔ بیوت اموال بادشاهان
عالیشانست و سائر رعایا و برایا در مرتبهٔ کنجوران ایشان **مرفوع**
موجب تفتیش شهریار از کنه هر چیز و اصل حقیقت هر کار چیست **توقیع**
نتیجهٔ کاوش عقول امور اینست که ما و ایشان تا هاشیم بتصرف و تقلب
حق بهر سو که منقلب گردد بگردیم انتهی و توضیح این توقیع آنست که
وصول اغور رسی بادشاه داد که با صول امور موجب تمیز حقیقت
کما هو حقه از ماهیت باطل کما هی و ثمرهٔ ایر تحقیق آنست که نخست
خود بر وفق علم خود براستی و درستی عمل نماید و رعیت را برغبت با

یا با کراه بر متابعت آثار حق داشته بران ثابت قدم سازد چنانکه
همگی در همه گاه بسبیل حق مائل باشند و از تقلب بجانب باطل اجتناب
نموده از پیروی حق سر نتابند **مرفوع** قلت و عدم ملک با وجود
کثرت عطا بموجب کدامین علت **توقیع** پادشاه
صاحب خزانه که او را از هیچ کس خوف و از هیچ جا رجا
نباشد باید که وعده کم کند و عطا بسیار نماید انتهی تعیینی
سزاوار رتبهٔ پادشاهان صاحب اقتدار آنست که
کم وعده و بسیار عطا باشند چه تجویز دادن وعود در صورت
عدم اسباب دهش فی الحال میباشد با وجود امید حصول
در عهد استقبال با هم موافق خود و این هر دو معنی در صورت
استقلال شهریاران و استحصال عدت و آلهٔ دولت
و اقبال ایشان مفقود بلکه ممتنع الوجود است **مرفوع**
بچه وجه همت مقصد را در جمع لشکرشیها و نهضتها از همگی
معتمدان نهفته میدارند **توقیع** بجهت آنکه مادهٔ خوف و
رجا در همگی اطراف و اکناف از جمیع وجوه و جهات زیاده گردد
مرفوع از چه راه در بعضی از اسفار اعلان و اظهار سمت توجه
نموده بهیچوجه اخفا و اسرار آن روا نمیدارند

توقیع نامه سم دلتخواهی تالی نصوب حوالی زیاده گردد و
از والیان آنحدود دراز دستی کمتر زود بدهد مرفوع بچه وجه امر
عالی نافذ بر خلاف سابق در بارهٔ منع بار فلان فقیه از انجمن
مشورت و اطلاع بر اسرار مقتضی دولت نفاذ پذیرفته توقیع
ازین دو که هوا را بر رای خود مسلط ساخته انتهی و تعیین این معنی
آنست که چون این بیهوده رای بیرون آرای بر خلاف نمود
ظاهر مغلوب نفس قاهره بوده و مقرر است که این صنف
از مردمان نامردم که سلطان هوای طبع بر رای خرده کرای
ایشان غالب میباشد هر آینه قرار داد رویت همگنان خطا و
غلط آید و بهیچوجه صلاح خیزد بنیاد اطمینان را نشاید مرفوع
سبب مرحمت اقطاع ابد و سیورغال رسد یکی از پرستاران
خاص با وجود تواتر انعام عام و جریان مرسوم مقرر حیثیت توقیع
تا در نفوس همگنان جای گیرد که اولاد و اعقاب ایشان را در حیطه
حمایت و حوزهٔ رعایت خواهیم داشت انتهی یعنی هرگاه این
دقیقهٔ جلیله در منخیله همه قرار واقع است قرار باید که در هیچ حال
از بازماندگان ایشان غافل نخواهیم بود و هر آینه از رگذر احوال
منسوبان و خویشان خویش خاطر اخلاص اندیش تشویش نمیدارد

نمیدارند و وهمی تزلزل را در بنای ثبات عقیدت جای نداده
اندیشه را از زمین تفرقه بر می آرند مرفوع از سبب واگذاشتن
نگاهداشتن اولاد ذکور سوال مینمایند انتهی یعنی عدم پرداخت
شهریار بشاهزادگان با وجود استعداد و استحقاق تربیت خداداد
چنانچه شایان مرتبه ایشانست جای تعجب و تحیر اندیشانست
خاصه فرو گذشت در منع از مخالطت معاشرت عامه فرومایگان که
نهی از این امر ناشایان از همه بیشتر ناگزیر وقت حال و مآل دریافت
عهد استقبال ارباب دولت و اقبالست توقیع تا تجربه زمانه
نموده احوال روزگار باز شناسند انتهی و توضیح این اهمال آنست که
ملکزادگان را در غیر اینحالت تجربه اوضاع و احوال زمان و زمانیان
رو نمایند و آزمائش نهان و آشکار ابنای روزگار که معرفت آن
عموم اهل دول خاصه اولاد ملوک را بغایت درکارست جز
با میزش اصناف مردم بر اختلاف طبایع همگنان از فقیر و غنی
و ضعیف و قوی دست نمیدهد مرفوع بچه موجب ملال مجتشم را
بضعف و وهن قوت و قدرت و سستی رای و پستی فطرت منسوب
داشته اند و بدین سبب او مخذول و منکوب واگذاشته توقیع
از آنکه قبل از شکوه نمودن بما از ما شکایت بسوی خدای تعالی